

## ریشه های نظریه ی «لغو کار مزدی» (بخش یکم)



نوشته جیمز کاتن

مقدمه مازیار رازی

مدتی است که شعار «لغو کار مزدی» در سرلوحه تبلیغات بخشی از فعالان جنبش کارگری ایران قرار گرفته است. مدافعان این نظریه بدون ذکر سابقه و تاریخچه تشکیلاتی، شعار و ساختار تشکیلاتی متکی بر آن را طرح کرده و می خواهند بر جنبش کارگری ایران انطباق دهند. ضروری است که کارگران پیشرو پیش از انتخاب و یا رد این نظریه، آشنایی کافی با ریشه و نکات ضعف و قدرت آن کسب کنند.

مدافعان «لغو کار مزدی» سنتاً به نقش مرکزی دولت سرمایه داری بی توجه بوده اند. همواره اعتراضات آنها نسبت به دولت سرمایه داری در چارچوب شعار «لغو کار مزدی» محدود باقی مانده است. آنان از انجام فعالیت های روزمره سراسری در جنبش کارگری متکی بر مطالبات عمومی کارگری، به بهانه کارهای «سندیکالیستی» طفره می روند. آنان ضرورت ساختن تشکیلات حزبی طبقه کارگر را موکول به توفیق سازمان «ضد سرمایه داری» کرده و تصور می کنند حزب طبقه کارگر الزماً در دوره نامعلوم آتی؛ از دورن این تشکلات علنی ظاهر می گردد. بدین ترتیب همواره «زمین بازی» را به سندیکالیست ها و رفرمیست ها می سپارند. آنها درک نمی کنند که وجه مشخصه «سندیکالیسم» یک جانیه و تنها مرتبط به طرح یا عدم طرح شعارهای «رادیکال» نیست. در درون جنبش کارگری سندیکالیسم «راست» و سندیکالیسم «چپ» وجود داشته که دو روی یک سکه هستند. آنها درک نمی کنند که ماهیت سندیکالیستی یک جریان تنها با شعارهای آن شناخته نمی شود. تعریف سندیکالیسم از شناخت و مبارزه ریشه ای آن با دولت سرمایه داری نشأت می گیرد.

چنانچه سندیکالیسم «راست» از در مماشات با دولت سرمایه داری بر می آید، سندیکالیسم «چپ» به طور ریشه ای دولت سرمایه داری را مورد سؤال قرار نمی دهد (با وجود رادیکالیسم و از خود گذشتگی های مدافعان آن در تاریخ). اگر سندیکالیسم «راست» شعارهای صرفاً صنفی کارگری را طرح کرده و مبارزات سیاسی کارگران به پیش سوق نمی دهد، سندیکالیسم «چپ» مطالبات ماورا چپی و ناقص طرح می کند که از روی سر کارگران می گذرد و آنها را سردرگم نگه می دارد. اتفاقی نیست که هردو این گرایشات با ساختن «حزب پیشتاز کارگری» سرسختانه مخالفند. زیرا سرنگونی سیادت بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا (به نقل از مانیفست کمونیست) را در دستور کار خود قرار نمی دهند. زمانی که «سرنگونی سیادت بورژوازی» در دستور کار قرار نگیرد، مسلماً ضرورت تدارکاتی نیز برای انجام این امر ضروری نبوده، و محققاً ساختن «حزب پیشتاز کارگری» نیز منتهی می گردد!

سندیکالیست های «چپ» و «راست» هردو، نقش پیشروان کارگری و گرایشات درونی آنها را نفی می کنند. هردو عوامفریبانه از «توده ی کارگری» سخن به میان آورده، اما نقش رهبران عملی کارگری را نقض می کنند. هردوی آنها با مطالبات انتقالی که کارگران را گام به گام برای رودرویی با دولت سرمایه داری آماده می کند (مانند کنترل کارگری و افزایش دستمزدها مترادف با تورم و غیره) مخالفند. سندیکالیسم «راست» مطالبات انتقالی را شعارهای افراطی معرفی می کند؛ و سندیکالیسم «چپ» آنها را رفرمیستی!

در نتیجه کارگران پیشتر با هردوی این انحرافات که پیشرفت مطالبات کارگری را مسدود کرده، باید به مقابله نظری بپردازند. مبارزه در راه تشکیل یک اتحاد عمل سراسری بر محور یک سلسله مطالبات انتقالی و در گیر کردن تمام گرایشات کارگری از جمله همان گرایشات سندیکالیستی «راست» و «چپ»، آغازگاه درست است. ایجاد یک اتحاد عمل سراسری، هم کارگران را در مقابل دولت سرمایه داری متحد و متشکل کرده و فعالیت یکپارچه را تقویت می کند؛ هم دست های نهادهای کارگری وابسته به دولت سرمایه داری را از جنبش کارگری کوتاه می کند؛ هم پروژه های سازمان بین المللی کار و دولت سرمایه داری را خنثی می کند؛ هم تجمعی دموکراتیک برای تبادل نظر در مورد مسائل کارگری در راستای تشکیل «حزب پیشتر کارگری»، پی ریزی می کند؛ و هم ماهیت تمام طیف های سندیکالیستی را در عمل به توده های کارگران نشان می دهد. بدیهی است که برای متشکل کردن توده های کارگری؛ گرایشات موجود کارگری و رهبران عملی کارگران که در دوره پیش مواضع خود را مکتوب در اختیار جنبش کارگری قرار داده اند؛ در ابتدا بایستی بنیادگذاران این اتحاد عمل سراسری باشند. بدون تجمع و وحدت گرایش ها و افراد موجود کارگری، اتحاد توده کارگران عملی نخواهد شد.

اما برای ایجاد یک اتحاد عمل سراسری و زمینه ریزی در راستای تشکیل «حزب پیشتر کارگری»، بایستی نظرگاه های انحرافی که این روند را مسدود کرده بررسی کرد. بر خلاف گرایش هایی که شعارهای «رادیکال» و «ضد سرمایه داری» را بدون استناد به تاریخچه و نکات مثبت و منفی آن به شکل تصنعی و قیم مآبانه، قصد دارند بر جنبش کارگری تحمیل کنند، گرایش رادیکال در درون جنبش کارگری باید این نظریات را مورد بررسی قرار دهد.

شعار «لغو کار مزدی» توسط برخی از آنارشیست های آمریکایی (اواخر قرن ۱۹)؛ آنارکو- سندیکالیست ها در درون تشکل های کارگری اروپایی و آمریکایی (در اوائل قرن بیست و قرن اخیر)؛ و احزاب رفرمیست «سوسیالیست» در آمریکا (در اوائل قرن بیست) طرح شده است. یکی از سازمان هایی که شعار «لغو کار مزدی» را در سر لوحه برنامه خود جای داده؛ نهادی به نام «کارگران صنعتی جهان» (Industrial workers of the world) (

IWW است. این نهاد گرچه در اوائل قرن بیستم (۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷) فعالیت مؤثر ضد سرمایه داری در آمریکا انجام داد؛ اما امروز در برنامه اش مشخصاً ذکر کرده که با دولت سرمایه داری کاری نداشته و فقط خواهان مشارکت بیشتر کارگران در امور اقتصادی و صنفی است. بیل هی وود (Haywood) (Bill) (Daniel De Leon) (St. John)؛ پل متیک (Paul, Mattick) از رهبران این نهاد کارگری بین سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۳۰ بوده که نظریات «لغو کار مزدی» را اشاعه دادند. پیش از آن، حزب سوسیالیست آمریکا و تنوریستین آن یوجین دبز (Eugene V. Debs) در سال ۱۹۰۴ نیز مدافع شعار «لغو کار مزدی» بود. پیش از آن، مواضع برخی از آنارشیست ها آمریکایی نیز چنین بود (رجوع شود به دادگاه «هی مارکت» شیکاگو ۱۸۸۶).

باید اشاره کرد که کارل مارکس زمانی که مشاهده کرد که برخی «مارکسیست ها» آن دوره خود مانند «لاسال» تحت دفاع از «قوانین آهنین مزد» و «لغو نظام مزدی» از آن شعارها فضیلتی برای پوشش نظریات رفرمیستی خود ساخته بود، آن ایده ها را آماج حمله قرار می دهد. مارکس اشاره کرد طرح «لغو نظام مزدی» لاسال «مزخرف» (nonsense) است و باید همراه با «قوانین آهنین مزد» وی مردود اعلام گردد (کارل مارکس، نقد برنامه گوتا، ۱۸۷۵ بخش دوم به زبان انگلیسی). به عبارت دیگر از نظر مارکس مسئله بر سر «لغو نظام مزدی» نیست که مسئله «لغو سیستم کارمزدی»، و بر سر سوال بردن کل نظام سرمایه داری است. انگلس نیز در مقدمه به اثر کارل مارکس، «مبارزه طبقاتی در فرانسه»، در سال ۱۸۹۵، در مورد انحرافات گرایشات خرده بورژوازی کارگری در انگلستان، موضع مشابهی به مواضع کارل مارکس نسبت به آن مطالبه گرفت.

مهم ترین تجربه عملی شعار «لغو کار مزدی» توسط «کارگران صنعتی جهان» به اجرا در آمد که گرچه از رهبران کارگری آن تشکل نقش ارزنده ای در اوائل قرن بیست به ویژه در آمریکا ایفا کردند؛ اما به علت نداشتن یک چشم انداز مشخص از ساختن حزب کارگری دچار تناقض شده و به تدریج افول کردند. کارگران صنعتی جهان، نه توانست حزب کارگری درست و قوی ای بسازد و نه اتحادیه ای کارگری ای قوی، زیرا در سازمان خود همواره از یکی به دیگری در نوسان بود. شعارها و مطالبات رادیکال را به علت نداشتن یک حزب قوی مخفی انقلابی به بن بست رساند. با آغاز انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه بسیاری از کادرهای این نهاد به حزب کمونیست آمریکا (مرتبط به کمینترن) پیوستند. زیرا عدم چشم انداز و محدودیت های تشکیلاتی این نهاد را تجربه کرده بودند.

مقاله زیر نوشته جیمز کانن، یکی از فعالان کمونیستی آمریکا برای آشنایی با نکات مثبت و منفی «کارگران صنعتی جهان» IWW- مدافعان نظریه «لغو کار مزدی»، در اختیار کارگران پیشتر قرار می گیرد.

## طرح گستاخ

وقتی کنوانسیون بینانگذار IWW (کارگران صنعتی جهان) در ماه ژوئن سال ۱۹۰۵ در شهر شیکاگو گردهم آمد، جنبش اعتصاب عمومی ای که اولین انقلاب روسیه را در پی داشت، در راه بود و ظنین آن در راهروهای محل کنوانسیون شنیده می شد. دو رویداد با هم تطابق نمود تا به جهان پیش درآمدی از آینده خود را بدهد. رهبران کنوانسیون شیکاگو، انقلاب روسیه را به عنوان انقلاب خودشان تلقی می نمودند. دو آکسیون که همزمان اما مستقل از هم پیش آمد و به اندازه نیمی از جهان با هم فاصله داشت، نشانه آغاز یک قرن انقلابی بود. آنها سرآغاز اتفاقات بعدی بودند.

شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، راه را برای انقلاب پیروزمند ۱۹۱۷ باز نمود. همان طور که لنین هم گفت آن فقط یک «تمرین» بود و حالا این ارزیابی در سطح جهان پذیرفته شده است. کنوانسیون بنیانگذار IWW نیز خود تمرینی بود و چه بسا در محاسبه نهایی ارزش کمتری از اکسیون روسی ای که همزمان رخ داد، نداشته باشد.

بنیانگذاران IWW بی شک مشوقین اولیه محرکین اصلی اتحادیه های صنعتی مدرن در صنایع تولیدی توده ای بودند. این چیزی است که عموماً به آن اقرار شده و مسئله مهمی است. اما حتی دادن چنین نسبتی به IWW به عنوان پیشروان CIO (کنگره سازمان های صنعتی [آمریکا]) فعلی در واقع بیان کننده تعریف کاملی از اهمیت تاریخی آن نیست. جنبش CIO در مرحله کنونی از پیشرفت، فقط یک پیش قسط کوچکی است از مطالبات آینده بوسیله پیشگامانی که در کنوانسیون ۱۹۰۵ گرد هم آمدند تا IWW را براه اندازند.

کنوانسیون بنیانگذار IWW، سه غول موجود در میان پدران ما را به نام های «دب»، «هایوو» و «دلنو» به یک پلاتفرم مشترک رساند. آنها هر یک از گذشته و زمینه های فعالیت متفاوتی می آمدند و پس از آن هم طولی نکشید که هر کدام مسیر جداگانه ای را طی کردند. اما چیزهایی که آنها گفتند و کارهایی که کردند، از جمله تیمی که برای براه انداختن یک جنبش جدید ساختند، از جمله کارهایی است که نمیتوان از یاد برد. آنها منشوری برای طبقه کارگر آمریکا نوشتند که نقداً بر یک نسل از مبارزان کارگری تأثیر گذاشته و مشوق آنها بوده است و در زمینه مسائل اساسی عمده بر روی نسل های بعدی نیز تأثیر خواهد گذاشت.

آنها مردان درشت هیكل و بلند قامتی بودند که وقتی در کنار هم قرار می گرفتند بلندتر هم می شدند. آنها سوای هم قطارانشان بودند، همان طوری که با رهبران امروز اتحادیه های کارگری فرق داشتند و تفاوتشان در عظمت همتشان بود که به نگرانی های شخصی تبدیل می شد و در رویاهای دور دستشان از جهانی بود که با قدرت سازمان یافته کارگری بازسازی شده و در تعهدشان بود که آنها را تا آن اندازه پی گیر می ساخت.

عده کثیری از نمایندگان که به بنیانگذاری کنوانسیون IWW جواب مثبت دادند، مردمی با همین خصوصیات بودند. آنها غیرمذهبیونی کله شق و سازش ناپذیر در جنگ خود با جامعه سرمایه داری بودند. رادیکال ها، شورشیان و انقلابیونی بودند که IWW را بنیان نهادند، همان طور که مبتکر هر گونه جنبش مترقی دیگری در این کشور بودند.

در این روزها وقتی رهبران کارگری نهایت سعی خود را می کنند تا مانند کارآموزان "نهاد قانونگذار شهرستان" حرف بزنند، بازگشت به عقب و خواندن گزارشات مردانی که با زبان دیگری صحبت می کردند، واقعاً لذت بخش است. «دب»، «هیوو» و «دلنو» و آنانی که در کنار این سه ایستادند، به شراکت بین کار و سرمایه، آن گونه که همزمان بوسیله «گومپرز» و شرکا موعظه می شد، اعتقاد نداشتند. آنها در «مقدمه» قانون اساسی IWW آورده اند که این گونه برخوردها «کارگران را گمراه می کند». آنها خیلی پیش از این در باره مخالفتشان با "همزیستی" دائم اتحادیه های کارگری در جوار مالکیت خصوصی صنایع صحبت کردند؛ همزیستی ای که امروزه رهبران CIO پرچمدارش هستند.

مردانی که IWW را بنیان نهادند، از پیشگامان اعضای اتحادیه های کارگری بودند و اتحادیه های صنعتی بزرگ امروز مستقیماً از آنها سرچشمه گرفته است. ولی اهداف آنها بسیار فراتر از ایجاد اتحادیه های صنعتی ای می رفت که به عنوان نهادهای معامله گر، مالکیت خصوصی صنایع را به عنوان یک حق به رسمیت شناخته و آن را تغییر ناپذیر می دیدند. آنها روابط بین سرمایه و کار را موقعیت جنگی بشمار می آوردند.

«بریسندن» نظریه اصلی آنها را در تاریخچه صحیحی که از جنبش تهیه کرد به طور فشرده این طور بیان نمود: «نظریه تضاد طبقاتی برداشت نهایی یا "اولین دلیل" [ایجاد] IWW بود. شکلی که برای آن اتخاذ گردید شکل اتحادیه های صنعتی بود، زیرا که شرایط مناسب تری را برای این جنگ طبقاتی مهیا می ساخت.» (IWW: مطالعه ای در زمینه سندیکالیزم آمریکایی، از پل فردریک بریسندن، ص ۱۰۸).

بنیانگذاران IWW به سازمان اتحادیه های کارگری صنعتی به عنوان وسیله ای برای رسیدن به پایان راه نگاه می کردند و پایان راه مورد نظر آنها، سرنگونی نظام سرمایه داری و جانشینی اش با نظم جدیدی در جامعه بود. این [امر] که قلب و روح برنامه آنها بشمار می آمد، هنوز در انتظار استیقای حقوق خود در انقلاب کارگری آمریکا می باشد. انقلاب هم آنگاه که فرارسد، در تصدیق پیش بینی کنفرانس بنیانگذار IWW در باره خود، غفلت نخواهد نمود. زیرا که ۵۰ سال پیش در آن چیزی کمتر از هدف انقلابی برای مبارزه کارگران آشکارا اعلان نشد.

طرح گستاخ بوسیله «بیل هیوود»، رئیس کل "فدراسیون غربی معدنچیان" که خود نیز ریاست کنوانسیون بنیانگذار IWW داشت، کشیده شد. او در ابتدای سخنرانی خود، وقتی آغاز کار کنوانسیون را اعلام می داشت، گفت:

«این "کنگره قاره ای" طبقه کارگر است. ما این جا جمع شده ایم تا کارگران این کشور را به حول یک جنبش طبقاتی که هدفش رهایی طبقه کارگر از یوغ بردگی نظام سرمایه داری است، متحد سازیم.» (خلاصه مذاکرات کنوانسیون اول کارگران صنعتی جهان، ص ۱)

اتحادیه های کارگری دارند کم کم درک می کنند که سیاهپوستان هم انسان هستند و حق دارند برای امرار معاششان کار کنند و به اتحادیه تعلق داشته باشند. IWW در مورد این مسئله، مانند خیلی مسائل دیگر ۵۰ سال از این ها جلوتر بود. خیلی از اتحادیه های گومپرزی قدیم بنگاه های تضمین کننده کار برای سفیدپوستان بودند، در حالی که از عضویت و حق اشتغال سیاهان در قلمرو این اتحادیه ها ممانعت به عمل می آوردند. «های وود» در سخنرانی خود، سیاست آن اتحادیه ها را که "وابسته به" فدراسیون کارگری آمریکا" بوده و در قانون اساسی خود و طبق قانون [ایالتی] سیاهپوستان را از سهم شدن در مزایای اتحادیه ها محروم می ساختند، با خشم تمام محکوم کرد. او در ادامه صحبت خود در جمع عمومی افزود که سازمان نوینباد «هیج اهمیتی برای نژاد، کیش، رنگ، جنسیت یا شرایط پیشین بردگی قائل نمی باشد.» (خلاصه مذاکرات، ص ۵۷)

او بالاخره پیشنهاد نظری ای را مطرح کرد که بعدها به حقیقت پیوست. او گفت که کارگران آمریکایی مسیر روسی را طی میکنند. او گفت که امیدوار است جنبش تازه را ببیند که «در سراسر این کشور بگونه ای رشد کند که اکثریت کارگران را به خود جذب نماید و سپس این کارگران بر علیه نظام سرمایه داری بلند شوند، همان طوری که طبقه کارگر روسیه دارد انجام می دهد.» (خلاصه مذاکرات، ص ۵۸)

دبیز گفت: «نیاز عالی در این وقت، وجود یک صدا است... سازماندهی طبقه کارگر... که باید بیان کننده مبارزه طبقاتی باشد. باید خطوط طبقاتی را بشناسد. البته باید آگاهی طبقاتی داشته باشد. می باید کاملاً سازش ناپذیر باشد. می باید سازمان توده ای و [متشکل از] رده پایین طبقه کارگر باشد.» (خلاصه مذاکرات، ۱۴۴-۱۴۶).

دلنون در بخش صحبت های خود گفت: «من [در زندگی] تنها یک دشمن داشته ام و آن دشمن، طبقه سرمایه دار بوده است... [حرکت] مطلوب سرنگونی طبقه سرمایه دار است.» (خلاصه مذاکرات ص ۱۴۷-۱۴۹).

دلنون متفکر، در افکار خود فراتر از تنها سرنگونی نظام سرمایه داری پیش رفته و «شکل یک دولت جمهوری کارگر» را در نظر داشت. او در سخنرانی پسا-کنوانسیون در شهر «مینیاپولیس» در باره «مقدمه قوانین» IWW گفت که [کارگران] صنایع «صرف نظر از محدوده سیاسی پیشین، رأی دهندگان و کاندیداهای این قدرت مرکزی خواهند بود، همان طوری که طرح و ونوس آن هفته گذشته در شیکاگو مطرح گردید. جایی که «هنیت اجرایی کل» IWW مستقر گردد، آنجا پایتخت کشور خواهد شد. (بازسازی سوسیالیستی جامعه، از دانیل دلنون).

سخنرانی دیگران و بیانیه های رسمی برگزیده بوسیله کنوانسیون در «مقدمه قوانین» همه در همین خط بودند. «مقدمه» با تأیید مبارزه طبقاتی آغاز شد: «طبقه کارگر و طبقه کارفرما هیچ وجه مشترکی ندارند.» سپس آمده است: «مبارزه بین این دو طبقه می باید ادامه یابد تا تمام کارگران در زمینه سیاسی نیز مانند صحنه کارخاتجات متحد شده و بتوانند» تمام صنایع کشور را «تصاحب کرده و تحت کنترل خود نگهدارند».

اینها سازش ناپذیرترین و روشن و واضح ترین قطعنامه های انقلابی ای بود که به این منظور تا آن زمان منتشر شده بود. اهداف سوسیالیزم قبلاً بوسیله دیگران ترسیم شده بود. اما در کنوانسیون بنیادگذار IWW آن نظریه ای که قرار بود بوسیله مبارزه برای کسب قدرت به حقیقت بپیوندد و اینکه قدرت کارگری می باید سازماندهی شده باشد، بروشنی فرموله شده و بر آن تأکید شده بود.

مردان سال ۱۹۰۵ صادقانه تر از آنچه که می دانستند، صحبت کردند، حتی اگر تنها پیش بینی کنندگان یک کار تاریخی ای بودند که هنوز در انتظار تکمیل شدن خود بوسیله دیگران است. از تاریخ مبدأ آن تا زمان شروع سقوطش بعد از جنگ جهانی اول، IWW یک تاریخ غیرقابل محو کردنی از خود در عمل به جای گذاشت. اما جایش در تاریخ آمریکا به عنوان یک فاکتور مترقی، به خاطر اظهارات رسمی شجاعانه و دوراندیش کنوانسیون بنیادگذار آن محکم باقی است. آن نظریات تخم عمل بود.

IWW پدران خود را داشت، زیرا جنبش طبقه کارگر یک تداوم [ممتد و] قطع نشده است. در پشت سر کنوانسیون که در شیکاگو پنجاه سال پیش اجلاس داشت، سربازان طبقه کارگر، جنبش هشت ساعت کار بوسیله شهدای «های مارکت»، بزرگترین اعتصاب اتحادیه ای کارگران صنعتی اتحادیه خطوط آهن آمریکا، جنگ های طوفانی معدنچیان «فدراسیون غربی» و دو سازمان سیاسی سوسیالیستی یکی حزب کارگر سوسیالیست قدیمی و دیگری حزب سوسیالیست نوپا- ایستاده بود.

تمام کوشش هایی که در بالا آمد، تابعی بود از کنوانسیون اول IWW که در آنجا بوسیله شرکت کنندگان ارائه گردید. «لوسی پارسونز»، بیوه و یکی از رفقای جنگجو و سلاح بدست بسیار خوب و شهید، یکی از این نمایندگان بود، همان طور که «مادر جونز» بود و او یکی در رده رهبری مورد احترام معدنچیان و سمبل امید و شجاعت آنها در محنت و سختی بشمار می آمد.

این جنبش ها و مبارزات اولیه و تجربیات، هرچند غنی ولی غم انگیز راه را برای ایجاد کنوانسیون بنیادگذار IWW باز کرد. اما «دبیز» زیاد در اشتباه نبود وقتی چند ماه بعد گفت: «تاریخ جنبش انقلابی طبقه کارگر [در آینده] از سال ۱۹۰۵ محاسبه خواهد شد، یعنی از زمان سازماندهی IWW.» (مقالات و سخنرانی های یوجین وی دبیز، ص ۲۲۶)